

زن ایرانی در گفتمان «بازگشت به اصل»

■ دکتر مجتبی عطارزاده
عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه هنر اصفهان

چکیده

حاکمیت شبه مدرن پهلوی بر ایران و انتقال آموزه‌های غربی به فضای زیست جمعی و شخصی زنان ایرانی، نه تنها مطلوب نظر آنان را فراهم نکرد، بلکه زمینه انحطاط بیشتر این قشر را نیز باعث گردید. بدین گونه زنان در این فضا گرفتار نوعی سردرگمی شدند؛ چه آن که به رغم کنار زده شدن ظواهر دینی و احکام شرع در زمان حکومت پهلوی، پیشرفت و تحولی در وضعیت زنان مشاهده نشد. ناکارآمدی آموزه‌های دیگر از جمله اندیشه‌های مارکسیستی نیز به دلیل نگاه ایزاری به زنان، امکان برون‌رفت از بحران موجود را ناممکن جلوه می‌داد. در چنین فضایی، ابتکار حضرت امام مبنی بر گفتمان «بازگشت به اصل» و در راستای بهره‌وری از دستاوردهای مثبت حضور زن در عرصه عمومی، به شدت مورد استقبال زنان ایرانی قرار گرفت؛ به گونه‌ای که برای نیل به کرامت والای انسانی که تحقق آن در پرتو حاکمیت اسلام وعده داده می‌شد، چنان حضور و فعالیتی از خود نشان دادند که شاید در طول تاریخ ایران نظیر و مانندی برای آن نتوان یافت.

مهمترین ویژگی روند نوسازی در زمان پهلوی، الیناسیون و از خود بیگانگی بود که توانمندی‌های وجودی آحاد مردم را از آنها سلب می‌نمود؛ چنانکه در جستجوی شخصیت و کرامت خود، دچار سرگستگی و ابهام شده بودند. اگرچه در این ابهام، الگوی پیشرفت غرب به عنوان سرمشقی قابل اعتنا در کانون توجه قرار گرفت، اما ناتوانی آن در برآورده ساختن خواست و مطالبه‌محوری ایرانیان یعنی کرامت و عزت‌نفس، اعتبار آن را به جد زیر سؤال برد؛ لکن به دلیل فقدان جایگزینی مناسب، امکان تغییر، تحول و تلاش برای تحقق آن از جامعه ایرانی سلب شده بود.

در این بین، زنان مسلمان ایرانی که در پرتو امواج مدرنیته‌سازی رژیم، شکوفایی توانمندی‌های خود را به انتظار نشسته بودند، نه تنها خواست خود را تحقق نیافته می‌دیدند، بلکه به دنبال اجرای سیاست‌هایی چون کشف حجاب، شخصیت انسانی خویش را نیز در معرض زوال جدی مشاهده کردند. با این وصف از یک طرف بازگشت به گذشته در نظر آنان به مثابه انحطاط و دور افتادن از گردونه تمدن و پیشرفت بشری تلقی می‌شد و از سوی دیگر، روند شبه مدرنیسم پهلوی نیز تنها ظاهری از تمدن را به ایشان عرضه می‌نمود که به دلیل استفاده ابزاری از زن در عمل توانمندی و کارآمدی وی را به رسمیت نمی‌شناخت. این وضعیت، زنان ایرانی را در برزخی قرار داد که امکان برون‌رفت از آن محتمل نمی‌نمود.

در چنین فضای آکنده از ابهام و سردرگمی بود که امام خمینی (ره) گفتمان مبتنی بر «بازگشت به آموزه‌های اصیل دینی» با هدف بومی‌سازی جریان نوسازی بر پایه فرهنگ پر بار اسلام را مطرح نمود. چشم‌انداز نوین حضرت امام که راندن زنان از عرصه عمومی را تجویز نمی‌کرد و در عین حال استفاده ابزاری از زن به منظور تحقق اهداف سیاسی را بر

نمی‌تابید، چنان روح مسیحایی در کالبد مرده زن ایرانی دمید که موجب پیشی گرفتن آنان بر مردان در جریان نهضت احیاگرانه آن بزرگوار گردید.

در این نوشتار به دنبال تبیین فضای ابهام آلود اجتماعی ایران قبل از انقلاب، برآنیم تا ساز و کار احیاگرانه رهبر انقلاب در جریان طرح و پی‌گیری گفتمان «بازگشت به اصل خود» در جذب و جلب زنان به جنبش اجتماعی را مورد بررسی و واکاوی قرار دهیم.

۱) کشورهای در حال توسعه و چالش کرامت انسانی

در پی جنبش‌های استقلال طلبانه موفق و متعددی که در جهان سوم به وقوع پیوست، پروژه نوسازی به «توسعه» یا «جبران عقب ماندگی» تبدیل شد و راه وصول به توسعه نیز همان متجانس شدن با غرب مدرن (از حیث اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) اعلام گردید. پشتوانه بزرگ این پروژه، مجموعه‌ای از نظریه‌هاست که نوسازی را به عنوان یک پروژه اجتماعی، عقلانی و جهان شمول معرفی کرده و مدعی است که این پروژه از هر مدل اجتماعی دیگر در تاریخ برتر است.

در این گفتمان، فرهنگ وجود مستقلی ندارد و در مقابل، اساس خودآگاهی آدمی مبتنی بر تجربه‌های «عملی» و «واقعی» است. چنانچه در تجارب زندگی روزمره نیز دست آخر، این فعالیت‌های اقتصادی پرفایده هستند که با معناترین وجوه زندگی را تشکیل می‌دهند. اقتصاد، سرچشمه فرهنگ و سیاست است و تحولات اقتصادی، تأثیری سرنوشت‌ساز در امر توسعه دارند.

در چنین فضای مادی که سایر جنبه‌های حیات انسانی در آن به شدت نادیده گرفته شده، احساس خلأ ناشی از فقدان زیرساخت معنوی، موجب رنجش آحاد انسانی گردیده و به تدریج زمینه حرکتی را در آنها فراهم می‌آورد. هنگامی که فرهنگی خود را در حاشیه و انزوا ببیند و از طرف دیگر سرکوب سیاسی

حاکم باشد، آن فرهنگ به سرعت در جهت سیاسی شدن پیش می‌رود. بدین ترتیب که ابتدا، صورت‌ها و سبک‌های مشخص زندگی سنتی به علت فرآیند مدرنیاسیون از بین می‌روند، آنگاه جامعه تحت تأثیر روشنفکران و برای آنکه از عهده چالش با مدرنیته برآید، به احیای فرهنگ سنتی برمی‌خیزد. در این راستا فرهنگ سنتی که پیش از این سبکی از حیات بود، به یک ایدئولوژی سیاسی تبدیل می‌شود و خود را به مثابه منادی «روح» عرضه می‌کند (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ص ۳۱۶).

بدین ترتیب، جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر گفتمان «بازگشت به اصل» شکل می‌گیرند که در واقع نماینده راه مشترکی هستند که از طریق آن، فرهنگ‌ها می‌کوشند تا جریان نوسازی را بومی کنند. ایدئولوژی بازگشت به اصل، در حالی که مردم را به اصول اخلاقی کهن دعوت می‌کند، از آنها می‌خواهد تا به استقبال اشکال جدید هویت بروند. از این رهگذر، ایدئولوژی مزبور می‌تواند مدعی شود که بر شکافی که زمانی روح مردم را دوپاره می‌کرد، پل متصل کننده‌ای زده است.

۲) عدم تحقق کرامت زنان در جریان مدرنیسم پهلوی

برنامه مدرنیته سازی که در حوزه‌های مختلف از جمله حوزه فرهنگی در دوران حکومت پهلوی آغاز شد، به شدت متأثر از مکتبی بود که تحول در فرهنگ، ارزش‌ها و باورهای بومی را در اولویت قرار می‌داد و تحول در حوزه فرهنگی جامعه را مقدمه هرگونه تحول در حوزه‌های دیگر از جمله حوزه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌دانست.

جدا کردن آموزش، دادگستری و سیاست از حوزه دین، یعنی غیردینی کردن نهادهای آموزشی، قضایی و سیاسی از مهم‌ترین اهداف نوسازی دولتی بود. این برنامه، صرفاً به عرفی‌سازی نهادهای اجتماعی توجه نداشت، بلکه مشخصاً به

امام خمینی (ره) گفتمان
مبتنی بر «بازگشت به
آموزه‌های اصیل دینی» با
هدف بومی‌سازی جریان
نوسازی بر پایه فرهنگ
پر بار اسلام را مطرح نمود.
چشم‌انداز نوین حضرت امام
که راندن زنان از عرصه
عمومی را تجویز نمی‌کرد و
در عین حال استفاده ابزاری
از زن به منظور تحقق اهداف
سیاسی را بر نمی‌تابید، چنان
روح مسیحایی در کالبد مرده
زن ایرانی دمید که موجب
پیشی گرفتن آنان بر مردان
در جریان نهضت احیاگرانه آن
بزرگوار گردید.

نخبگان قدرت در عصر پهلوی از سنت به تجدد بوده است؛ یعنی هر قدر به پایان کار نوسازی آمرانه نزدیک می‌شویم، تپیی از کارگزاران تجددطلب روی کار آمدند که تعلق خاطر چندانی به دین و ارزش‌های بومی خود نداشته و تمام رفتارها و سلیقه‌های روحی و جسمانی خود را بر جنبه‌های صوری و سطحی غرب منطبق کرده بودند. این گروه، نه تنها به حفظ هویت فرهنگی توجه خاصی نداشتند، بلکه هر گونه پای بندی به آن را نوعی عقب‌نشینی در برنامه توسعه می‌دانستند.

بازخوانی این افراد از دین، چنان ضعیف بود که به سرعت از طرف سنت مطرود گردید. سطحی‌بودن برنامه نوسازی در عهد حکومت پهلوی و در نتیجه، ناتوانی در نیل به مدرنیته به معنای واقعی کلمه زمینه ناکامی تلاش‌های به اصطلاح مدرنیزه‌سازی آن دوره را فراهم آورد. بر همین اساس برنامه‌های نوسازی در

خاطر و نزدیکی بیشتر آنان به دولت شده بود. دولت اقتدارگرای پهلوی نیز با استفاده از این فرصت، توانست در همه حوزه‌های عمومی و خصوصی به طور فعال اعمال نظر کند که حوزه مسائل زنان نیز از این قاعده برکنار نماند. «فرد هالیدی» در این رابطه می‌نویسد: «دولت ایران، خود را به صورت قهرمان حقوق زنان جلوه‌داده است، ولی مانند اصلاحات ارضی و اتحادیه‌های کارگری فرمایشی، در این مورد نیز هدف آن بوده است که تغییراتی در جامعه ایران برای تسهیل کار دولت به وجود آورند و از ظهور جنبش‌های مستقل از دولت می‌توانند درخواست‌های حاد و جدی داشته باشند، جلوگیری کنند.» (هالیدی، ۱۳۵۸: ص ۲۶).

از این گذشته، کارگزاران روند نوسازی هم باید از بین افرادی انتخاب می‌شدند که هرگز در صحت راه و روش فراروی خود شک نکنند. از این رو، روند تحول

رفتارها، سلیقه‌ها و حتی ظواهر افراد نیز نظر داشت. آحاد جامعه می‌بایست در خودآرایی نیز به سبک غربی عمل کنند. اقداماتی نظیر اجبار کارمندان دولتی و به تدریج همه مردان در به سر گذاشتن کلاه پهلوی (شبه کلاه نظامیان فرانسوی)، کلاه شاپوی فرانسوی یا کلاه لگنی، پوشیدن کت و شلوارهای اروپایی و نهایتاً کشف حجاب که به نام آزادی، زنان را مجبور به کنار گذاشتن حجاب اسلامی کردند، از آن جمله است. در واقع، دولت مستبد پهلوی با این اقدام مدعی شد که داعیه احقاق حقوق زنان و احیای هویت آنان را دارد و بدین‌گونه، نوسازی زنان نیز جزء برنامه‌های اساسی دولت قرار گرفت. با این همه در فرآیند غربی‌شدن همواره این احتمال وجود داشت که عوامل مستقلی، مسیر نوسازی مورد نظر رژیم را تغییر دهند. این مسأله مهم‌ترین دل‌مشغولی تجددطلبان غرب‌گرا را تشکیل می‌داد و همین امر باعث تعلق



به رغم مخالفت آشکار با حضور زنان در عرصه عمومی، در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی آنگاه که به ایشان پیشنهاد شد که از ادامه فعالیت شغلی بانوان جلوگیری کنند، ایشان نه تنها این امر را به دلیل عدم تناسب با شرایط خاص زمانی مردود دانست

عرصه زنان هم راه به جایی نبرد و حتی اجبار در کشف حجاب باعث تشدید سپر دفاعی سنت در برابر تحولات گردید. نوجویی و رهایی زن که بیشتر در طبقات بالا و نزدیک به حکومت آغاز شده بود، از طبقات مرفه که اندک اندک تحصیلکرده هم می‌شدند، تجاوز نکرد و ارتباطی با انبوه جامعه و خانواده‌های سنتی برقرار ننمود.

از آنجا که در دوره حکومت پهلوی، مدرن‌سازی ایران در سطح و نه تحقق مدرنیته (تحول زیربنایی) دنبال می‌شد، سیاست‌های اتخاذ شده در حوزه مسائل زنان با هدف تحکیم و تثبیت پایه‌های منزلتی زن پی‌ریزی نگردید. روش اصلاحات جنسیتی نه بر پایه توانمندی‌های واقعی هر یک از دو جنس، بلکه عمدتاً براساس الگوی پدر شاهی خانوادگی استوار گردید. در این الگو، فرض آن است که پدر کنترل و ابتکار عمل تام در مورد حقوق و مسئولیت‌های زنان در خانواده را بر عهده دارد. هر دو شاه پهلوی نیز خود را از همین منظر برانداز می‌کردند که به عنوان پدر ملت باید کنترل کامل بر زنان و مردان جامعه اعمال کنند. زنان ملت نیز بسان زنان در خانواده مجاز نبودند به‌طور مستقل عمل کنند و ابتکار عمل را در دست گیرند (Najmabady, 1991: p.61). از این رو گسترش نظام آموزشی و سوق دادن زنان به این سمت با هدف تداوم تبعیت زنان در عرصه سیاست، سرلوحه برنامه‌های حکومت در برخورد با مسأله زنان قرار گرفت. با تصویب قانون معارف اجباری در دوره دوم مجلس در ۱۳۲۹ ق. آموزش دختران رسماً جزء مسئولیت‌های دولت قرار گرفت و بدین گونه زمینه انتقال آموزه‌های موردنظر فراهم آمد.

با این همه، کاهش روزافزون وابستگی رژیم به مردم، اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر تحقق کرامت واقعی زنان در عرصه‌های مختلف را به تأخیر می‌انداخت. بینش زن‌ستیزانه پهلوی دوم در بیانات

صاحب‌نظران گوناگون و به‌ویژه در سخنان و مصاحبه‌های خود او مشهود است. از جمله، شاه در مصاحبه با اورینا فالاجی - خبرنگار مشهور ایتالیایی - آشکارا زنان را موجوداتی نامید که در تفکر ناتوان‌اند و هیچگاه کار بزرگی انجام نداده‌اند (فالاجی، ۱۳۵۷: ص ۱۰). طبیعی است از حکمرانی که این‌گونه حرمت زن را پاس ننهد، نمی‌توان انتظار داشت جز به قصد نمایش و کسب پرستیژ، گام‌های مهم و مؤثری برای زنان بردارد.

در محدودشدن فعالیت‌های رسمی همسر شاه به حوزه‌های فرهنگ، هنر و امور اجتماعی، این کهرتربینی جنس زن به گونه‌ای دیگر قابل درک بود. واقع آن بود که در الگویی که شاه برای زنان ترسیم کرده بود، تبعیت و پیروی حرف اول را می‌زد و بروز و ظهور شخصیت مستقل که نمادی از کرامت و منزلت واقعی زن را به نمایش می‌گذارد، غایب بود. این فقدان جایگاه مستقل زنان، اثرات ناگوار برای رژیم پهلوی به همراه داشت؛ زیرا با به اجرا گذاردن سیاست‌های نوسازانه، تغییراتی در جامعه صورت گرفته و یک طبقه متوسط جدید ظاهر گشته بود که سهم شایسته خود در عرصه سیاستگذاری را می‌طلبید. اما فعالیت زنان نه تنها به وسیله حکومت کنترل می‌شد، بلکه به کارگیری آنان نیز باید به وسیله حکومت انجام می‌گرفت که این اوج وابستگی و قییم مآبی نظام بر قشری توانمند را به نمایش می‌گذارد. نگرش تحقیرآمیز پهلوی دوم نسبت به زنان طی مصاحبه‌ای که از آن یاد شد، به خوبی آشکار است. او در این مصاحبه ضمن رد تساوی حقوق زن و مرد می‌گوید: «شما شاید از نظر قانون با مردان مساوی باشید، ولی از نظر توانایی و استعداد با آنها برابری نمی‌کنید؛ چنانچه شما هرگز نمی‌توانید آثاری مانند آثار «میکل آنژ» و «باخ» ارائه دهید. شما حتی نمی‌توانید یک آشپز خوب باشید» (همان، ص ۲۸۵).

با توجه به این نگرش تحقیرآمیز نسبت به جایگاه زن، ناگزیر باید اصلاحات انجام شده در رابطه با زنان در زمان حاکمیت پهلوی دوم را در اثر فشار عوامل خارجی و داخلی و با هدف بهتر جلوه‌دادن وجهه بین‌المللی خود ارزیابی نمود. توجه به این نکته، ناکام‌ماندن تحقق کرامت انسانی زن در حکومت مدعی مدرن‌گرایی پهلوی را کاملاً آشکار می‌سازد.

۳) امام و احیای کرامت انسانی زن

در حالی که بسیاری از روشنفکران وابسته و متأثر از اصلاحات پهلوی دوم، تنها راه ارتقای جامعه ایران را در پیروی از روش غرب می‌دیدند، جمعی از اصلاح‌گرایان دینی می‌کوشیدند که تبیینی نوین از آموزه‌های اسلامی ارائه دهند. چهره شاخص این افراد حضرت امام خمینی (ره) بود که دین‌مداری، محور اندیشه ایشان را تشکیل می‌داد که آکنده از عقلانیتی بود که در جای جای اندیشه‌های وی حضور داشت. توجه ویژه آن حضرت به اوضاع و شرایط مکانی-زمانی است که دین‌مداری در اندیشه آن بزرگوار را در تقابل آشکار با دین‌مداری جمودگرایانه قرار می‌داد که بسیاری از هم‌ردیفان وی متأثر از آن، تحولات زمان و مکان را درک نمی‌کردند و بر مواضع ثابت خود اصرار و پافشاری داشتند. واضح است که عقلانیت ابزاری هم در اندیشه ایشان نمی‌توانست جایی داشته باشد؛ عقلانیتی که بدون توجه به جنبه‌های معنوی انسان و کرامت و شرافت او، تنها معیارهای مادی را مبنای اندیشه و عمل قرار می‌دهد (بستان، ۱۳۸۱: ص ۱۵۶).

تأثیر بارز این نگاه حضرت امام (ره) را در مواضع آن بزرگوار پیرامون مسأله زنان می‌توان مشاهده نمود. ایشان طی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ با بصیرت کامل، سوءاستفاده حکومت جائر پهلوی از علم کردن مسأله آزادی و حقوق زنان را درک کرده و به جد با سیاست‌های به اصطلاح نوگرایانه حکومت در این باب به مخالفت برخاست؛ چه آنکه رژیم مخالفت

خود با اسلام را در زیر لوای دفاع از زنان پنهان کرده بود. امام (ره) به خوبی دریافته بود که رفتار شاه عوام‌فریبانه و در جهت محو هویت و کرامت زن می‌باشد. پهلوی دوم به قدرت و نیروی شگرف زنان پی برده و می‌دانست که با اعلام تساوی زن و مرد برای او محبوبیت ایجاد شده و تداوم حکومت وی از این رهگذر تضمین می‌گردد. امام با درک صحیح این نکته که نیروی پرتوان زنان در اختیار فردی قرار می‌گیرد که هدف او خدمت به زنان نیست، با اعلام مخالفت خود با این سیاست مزورانه درصدد حفظ شخصیت زنان و پاسداشت کرامت آنان برآمد.

به رغم مخالفت آشکار با حضور زنان در عرصه عمومی، در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی آنگاه که به آن حضرت پیشنهاد شد که از ادامه فعالیت شغلی بانوان جلوگیری کنند، ایشان نه تنها این امر را به دلیل عدم تناسب با شرایط خاص زمانی مردود دانست (ستوده، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۷۴)، بلکه چنان بحث حقوق اجتماعی و سیاسی زنان را پی گرفت که تقریباً در بین علمای اسلام نظیر و ماندندی برای آن نمی‌توان یافت. در اثبات اهتمام آن بزرگوار به پاسداشت مقام زن همین بس که می‌فرماید: «در نظام اسلامی، زن همان حقوقی را دارد که مرد دارد. حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق رأی‌دادن، حق رأی‌گرفتن، در تمامی جهاتی که مرد حق دارد، زن هم حق دارد» (امام خمینی، ۱۳۷۷: ص ۶۰). اعتقاد راسخ حضرت امام به مسئولیت مشترک زن و مرد در حوزه عمل، در این گفتار به خوبی مشهود است.

مقوله حضور اجتماعی در نمودهای مختلف آن از جمله کوشش برای ارتقاء فرهنگ، تلاش به منظور گسترش سطح سواد و آموزش و حتی حضور در عرصه مدیریت کلان سیاسی با حفظ و رعایت ملاحظات شرعی نمی‌تواند به یک قشر یا جنس محدود و منحصر گردد. زنان نیز در کنار مردان نه تنها حق برخورداری

از چنین جلوه‌هایی از حضور را دارند، بلکه در برخی مقاطع حتی این حضور جنبه تکلیف دینی و اجتماعی نیز به خود می‌گیرد.

از اقدامات حضرت امام در راستای احیای کرامت انسانی زن تلاش آن بزرگوار در مقام یک مرجع بزرگ دینی برای به صحنه کشاندن زنان و رهایی از قید و بندهای خرافه‌ای و محرومیت‌های گاه خود ساخته زنان و جامعه است. تحقق این مهم (حضور مشروع زنان)، توطئه بدخواهانی را که از یک سو با استناد به موازین شرعی امکان بهره‌وری از توان سرشار زنان در جهت مخالفت با سیاست‌های انحرافی حکومت را از روحانیت سلب می‌نمودند و از طرف دیگر در برابر سقوط زنان به قعر انحطاط تمدن پهلوی دم برنمی‌آوردند، خنثی می‌کرد. این نکته ذهن حضرت امام را در سراسر عمر بابرکتش به خود مشغول کرده بود تا آنجا که در واپسین مراحل حیات، در نخستین فرزهای وصیت نامه سیاسی-الهی خود بدان می‌پردازد: «ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان، در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند... و از محرومیت‌هایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نمودند» (امام خمینی، ۱۳۸۰: ج ۲۱، ص ۱۷۲).

حضرت امام با علم به حاکمیت نظام ارزشی منحن پهلوی و با شناخت عمیق از آموزه‌های دینی، رسالت خود و انقلاب اسلامی را دستیابی زنان به مقام والای انسانی معرفی می‌کند، به گونه‌ای که این احساس شخصیت مقدمه دخالت

در تعیین سرنوشت اجتماعی-سیاسی آنها خواهد بود. حضور گسترده زنان در تظاهرات ضد رژیم شاه با پوشش اسلامی، به خوبی نمایانگر درک و شناخت آنان نسبت به اهمیت جدی مرجعیت دینی به مسائل زنان بود و نشان می‌داد که حجاب نه تنها فضای حرکت و تنفس اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را محدود نمی‌نماید، بلکه با حذف جاذبه‌های جنسی و نگرش‌های جنسیتی در روابط اجتماعی، زن را به عنوان عنصری انسانی و متعالی در فعالیت‌های اجتماعی شرکت می‌دهد. در الگوی کرامت‌محور حضرت امام از زن مسلمان، دخالت در سرنوشت خود و شوون اجتماعی نه تنها حق زنان، بلکه تکلیف شرعی و اجابت دعوی الهی شمرده می‌شود. تأکید بر تکلیف‌گرایی در نگرش ایشان، نشان دیگر از انسان‌مداری نگاه وی به مقام زن می‌باشد؛ چه آنکه جعل حق بدون اینکه در برابر آن تکلیف و مسئولیتی باشد، در خصوص انسان‌هایی که واجد شعور کافی نیستند (همچون صغار، مجنونین و مهجورین) رایج است. در مقابل، حق توأم با تکلیف شایسته آنانی است که از لوازم کامل انسانیت برخوردارند. بدین‌گونه ایشان بر این باور که عقل در زنان، کم‌مایه‌تر از مردان است، خط بطلان می‌کشد و از فروتر نگریده شدن آنان در مقام داور که نزد برخی از فقهای دین رایج بود جلوگیری می‌نماید. حضرت امام در مقام یک مرجع دینی، آشکارا از حضور زنان در عرصه عمومی که چه بسا تقدم و پیش دستی آنان بر مردان را نیز به نمایش گذارد، استقبال می‌کند: «این بانوان را کی بسیج کرده که در همه شوون کشور دخالت می‌کنند و دخالت به جایی هم می‌کنند؟ این‌ها را خدا دعوت کرده است این‌ها لیبیک برای خدا دارند می‌گویند» (خمینی، ۱۳۸۰: ج ۱۲، ص ۲۳۷).

۱-۳) حقوق و مسئولیت زنان در دیدگاه امام خمینی
تأکید حضرت امام بر عنصر تکلیف و

وظیفه در حضور اجتماعی-سیاسی زنان نه تنها مایه افتراق دیدگاه آن بزرگوار با نگرش‌های متداول دینی مبنی بر ضرورت حضور زن در عرصه خصوصی (خانواده) نگردید، بلکه تمایز آن با فلسفه‌های لیبرالیستی معاصر را نیز که داعیه حمایت از حقوق زنان و رها ساختن آنان از سلطه مردان را دارند، موجب شد. در این فلسفه‌ها، با تفکیک میان «هست» و «باید» بر یکسانی حقوق و آزادی‌های زنان تأکید می‌شود. مخالفت با تفکیک میان هست و باید به این معناست که تجویزهای اخلاقی، منشأ مستقلاً از هست‌ها یا وضعیت‌های واقعی ندارند. بر اساس این تفکیک که به جد مورد حمایت فمینیست‌ها قرار دارد و «دیوید هیوم» طراح آن می‌باشد، تجویزهای اخلاقی را نمی‌توان به طور منطقی از گزاره‌های توصیفی استنتاج نمود؛ چه آنکه بنا به اعتقاد هیوم مدرک هست‌ها، عقل نظری و درک کننده باید‌ها، عقل عملی است و این دو از هم بیگانه هستند. فمینیست‌ها با استناد به این استدلال معتقدند تحمیل «باید»‌های مردانه بر «هست»‌های زنانه عملی غیر عقلانی است و باید ملغی گردد و در نتیجه هیچ‌گونه محدودیتی را در برابر زنان در مقایسه با مردان بر نمی‌تابند و منزلت زن را آنگاه تحقق یافته می‌بینند که زنان در همه حوزه‌هایی که مردان حضور دارند، امکان فعالیت پیدا کنند.

گرچه ادعای فمینیست‌ها در راستای نادیده‌انگاشتن تفاوت‌های طبیعی میان انسان‌ها که زمینه‌ساز تفاوت عملکرد آنان در محیط اجتماعی است، به ظاهر با هدف پاسداشت مقام زن مطرح می‌گردد، اما به‌واقع با طرح ادعای تساوی طلبی، بیشترین لطمه را به جامعه انسانی و به ویژه خود زنان وارد می‌سازد. چه آنکه با طرح آزادی مطلق زن از تکالیفی که از جنسیت زنانه او ناشی می‌شود، وی را از حوزه انسانیت خارج ساخته و توهینی بزرگ در حق او روا می‌دارد و بدین‌گونه

نظم نظام هستی را در هم می‌ریزد. آنان با تأکید بر برابری و به رسمیت نشناختن تفاوت‌ها مانع از آن می‌شوند که زن و مرد یکدیگر را با تفاوت‌های موجود بپذیرند و در نتیجه از توانمندی‌های طبیعی و ذاتی یکدیگر بهره‌مند شوند.

آنچه مسلم است اینکه، زن و مرد به لحاظ تکوینی (یعنی از جهت زیستی، روانی و احساسات)، کاملاً از یکدیگر متمایز می‌باشند. به دلیل همین تفاوت‌های تکوینی، تشابه حقوقی آنها امکان‌پذیر نیست. شهید مطهری در این رابطه می‌گوید: «از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی مساوی بهره‌مندند. آنچه از نظر اسلام مطرح است، این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن و دیگری مرد است، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند... خلقت و طبیعت آن دو را یکنواخت نخواسته است و همین جهت ایجاب می‌کند که از لحاظ بسیاری از حقوق، تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشند» (مطهری، ۱۳۵۳: ص ۱۲۲).

جنسیت موجب می‌شود که زن و مرد تحت دو صنف از یک نوع واحد قرار گیرند. بنابراین اختلاف و تمایز میان آنها لازمه صفتشان است و بر این اساس، تفاوت حقوقی میان آنها ضروری می‌باشد. باید توجه داشت که حقوق طبیعی نشانگر هدفاری طبیعت است و با توجه به این هدف، استعدادهایی وجود موجودات نهاده و توانمندی‌هایی به ایشان داده شده است. راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها، مراجعه به خلقت و آفرینش است. هر استعداد طبیعی، یک سند طبیعی برای یک حق طبیعی می‌باشد (همان، ص ۱۵۰) و این حق طبیعی ایجاب می‌کند که میان زن و مرد تناسب حقوقی و نه تشابه حقوقی برقرار شود. چه آنکه مشترک بودن زن و مرد در هدف غایی خلقت باعث نمی‌شود وظایف آن دو نیز کاملاً مشابه یکدیگر باشد. بنابراین، آنچه مقوم انسانیت است،



در هر صنف موجود است و آنچه مقوم جنسیت - یعنی زنانگی و مردانگی - است، منحصر به همان صنف می‌باشد. بر همین اساس، تکلیف الهی که شرط آن داشتن آگاهی، قدرت و اختیار است، به همه انسان‌ها تعلق می‌گیرد و اختصاص به جنس خاصی ندارد.

بدین ترتیب در نگرش الهی به زن، ضمن پذیرش تفاوت‌های طبیعی دو جنس، استقرار عدالت و تداوم نظام حیات بشر و تجلی و تبلور گوهر انسانیت در سایه تحقق تکالیف متقابل افراد، امکان‌پذیر می‌باشد.

حضرت امام ناظر به تأثیر کارکرد افراد - صرف نظر از جنسیت آنان - و با تأکید بر عنصر وظیفه و مسئولیت که امری مشترک بین زن و مرد است، می‌فرماید: «برادرهای من، خواهرهای من توجه بکنید که مسئولیت داریم امروز، مسئولیت‌های بزرگ داریم ما، اگر این نهضتی که تا این جا رسیده و این انقلابی که تا این جا رسیده... اگر این از دست ما برود، همه ما مسئولیم» (خمینی، ۱۳۷۷: ص ۱۰۱).

رویکرد حضرت امام به گوهر مشترک میان زن و مرد و مسئولیت یکسان آنها، ناظر به وجود تفکری در طول تاریخ است که زنان را به طور طبیعی پست‌تر از مردان تلقی کرده و با نادیده انگاشتن توانمندی‌های خاص آنان، موقعیت کهنتری برای زنان در عرصه اجتماع را باعث گردیده است. از این رو شعار برابری و مساوات کامل زن و مرد در دستور کار طرفداران جنبش‌های لیبرالیستی قرار گرفت تا در برابر دیدگاه‌های تبعیض‌آمیز سنتی با تأکید بر برخورداری زن و مرد از منزلت حقیقی یکسان و ضرورت بهره‌مندی از پایگاه اجتماعی همانند، کرامت زن را پاس دارند.

امام راحل با درک نارسایی چنین رویه‌ای به نبود هرگونه تفاوت میان زن و مرد و اینکه هر یک از آنها می‌توانند به بالاترین درجات کمال دست یابند،

اعتقاد داشته و در این رابطه می‌فرماید: «برای زن ابعاد مختلفه است. چنانچه برای مرد و برای انسان. این ورق صوری طبیعی نازل‌ترین مرتبه انسان است و نازل‌ترین مرتبه زن است و نازل‌ترین مرتبه مرد است. لکن از همین مرتبه نازل، حرکت به سوی کمال است. انسان موجود متحرک است، از مرتبه طبیعت تا مرتبه غیب، تا فنا در الوهیت» (امام خمینی، ۱۳۸۰: ج ۶، ص ۱۸۵).

۲-۳ اقدام حضرت امام در معرفی الگو

به طور قطع از عواملی که در تکوین شخصیت انسان‌ها تأثیرگذار است و رفتار بیرونی و نگرش درونی آنان متأثر از آن شکل می‌گیرد، الگوهای شخصیتی است که بنابر انگیزش‌های باطنی مورد گزینش و پذیرش واقع می‌شوند.

گرچه در الگوظلیمی و الگوپذیری اختصاص جنسیتی وجود ندارد، اما شدت

گرچه ادعای فمینیست‌ها

در راستای نادیده‌انگاشتن

تفاوت‌های طبیعی میان

انسان‌ها که زمینه‌ساز

تفاوت عملکرد آنان در

محیط اجتماعی است، به

ظاهر با هدف پاسداشت

مقام زن مطرح می‌گردد،

اما به‌واقع با طرح ادعای

تساوی‌طلبی، بیشترین

لطمه را به جامعه انسانی

و به ویژه خود زنان وارد

می‌سازد.

آن در زنان به واسطه قدرت و گستره عواطف آنان بیشتر است؛ به گونه‌ای که پژوهش‌های روانشناختی ثابت نموده که دختران زمان بیشتری را صرف صحبت با دوستان خود می‌کنند و طی این گفتگوها می‌کوشند تا الگوی موفق برای

انقلاب و مبارزه تا پیروزی هنر امام بود، اما هنر بزرگ و بی‌بدیل آن بزرگوار این بود که این همه را با صبغه دینی و کاملاً منطبق بر خواست‌ها و ارزش‌های دینی سامان داد. آوردن بانوان به صحنه انقلاب و طرح نقش‌های نوین از جمله مصداق‌های این هنروری بود.

برون رفت از مسائل که بیشتر هم جنبه عاطفی دارد، بیابند. براساس شأن نگرش قرآنی امام، یک زن می‌تواند تا آنجا پیش رود که به صورت الگویی جاودان برای زنان و بلکه مردان درآید، آن چنان که حضرت زهرا (س) بود. اقدام حضرت امام در اعلام «روز زن» و معرفی الگویی برای زنان مسلمان در

روزهای آغازین پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درایت و تیزبینی آن بزرگوار را در پاسخ به این نیاز روانی جنس زن به تصویر می‌کشید: «اگر شما زن‌ها هم و زن‌های ما هم همه، کشور ما همه، پذیرفتند که امروز روز زن است؛ یعنی روز تولد حضرت زهرا که آن وقت و آن کمال و آن وضعیت را دارد، پذیرفتند که روز زن است، به عهده شما مسایل بزرگی از قبیل مجاهده، که حضرت مجاهده داشته است، حضرت به اندازه خودش که در این ظرف کوتاه مجاهده داشته است، مخاطبه داشته است با حکومت‌های وقت، محاکمه می‌کرده است حکومت‌های وقت را، شما باید اقتدا به او بکنید تا پذیرفته باشید که این روز، روز زن است» (خمینی، ۱۳۸۰: ج ۱۹، ص ۲۷۹).

نگاه امام به مقوله تمایز نقش‌های اجتماعی از آنجا که هدف تکریم مقام زن را دنبال می‌نمود، حائز اهمیت و قابل تأمل است. دیدگاه‌های سنتی معتقد به لزوم تقسیم مشاغل به لحاظ جنسیت و در مقابل، دیدگاه‌های لیبرالی و فمینیستی قائل به ضرورت رفع تمایزهای جنسیتی در مشاغل هستند، به نحوی که هیچ شغلی به عنوان شغل مردانه یا شغل زنانه مطرح نباشد؛ اما دیدگاه حضرت امام با هر دو نگرش متفاوت است. حضرت امام تمایز نقش‌های زن و مرد را با توجه به وجود تفاوت‌های طبیعی (ژنتیکی، هورمونی، روانی و...) بین آنها که مورد قبول رفتارشناسان و روان‌شناسان می‌باشد و با عنایت به دیدگاه دانشمندان اسلام درباره نهاد خانواده، می‌پذیرند.

توجه به نقش تکمیلی متقابل زن و مرد از دیگر اصولی است که حضرت امام در پاسداشت مقام و منزلت زن بدان عنایت ویژه داشت. بر خلاف آنچه فمینیسم به‌عنوان آموزه اصلی خود بر آن پای می‌فشرد، مبنی بر اینکه «زن» بودن، چیزی جز مجموعه سازه‌های یک فرهنگ مردسالار نیست، اساساً در نگاه اسلام مقوله اصل و فرع در آفرینش

انسان مطرح نیست و بنابراین مقدم بودن مرد بر زن منتفی است.

بر این اساس وضع تکالیف متفاوت برای زن و مرد بر خلاف ادعاهای فمینیسم، به مثابه کهنتری زن در نگاه شریعت اسلام در مقایسه با مرد نیست؛ بلکه در واقع، تفاوت در تکلیف بر پایه توانمندی‌های متفاوت هر یک از دو جنس استوار است که جمع آن دو، کمال جامعه انسانی را رقم می‌زند؛ کمالی که در نبود تفاوت و حاکمیت تساوی هیچ‌گاه به دست نمی‌آید و نظام تقسیم کار حاصل نمی‌گردد.

انقلاب و مبارزه تا پیروزی هنر امام بود، اما هنر بزرگ و بی‌بدیل آن بزرگوار این بود که این همه را با صبغه دینی و کاملاً منطبق بر خواست‌ها و ارزش‌های دینی سامان داد. آوردن بانوان به صحنه انقلاب و طرح نقش‌های نوین از جمله مصداق‌های این هنروری بود. او زنان را با تأکید بر حفظ موازین شرعی به صحنه آورد و در میدان دفاع از دستاوردهای انقلاب حاضر نگه داشت، تا آنجا که انقلاب او «انقلاب چادرها» نام گرفت (مرتضوی، ۱۳۷۸: ص ۱۱۷). هنر امام در عرصه رهبری انقلاب اسلامی آن بود که به رغم رواج آموزه‌های انزوامدار زن در حوزه اندیشه دینی که سلامت و سعادت او را در خانه نشینی و دور بودن از نامحرم تعریف می‌کرد، هیچگاه علاقه و تمایل زن مسلمان ایرانی در تعیین سرنوشت ملی خود را نادیده نگرفت و در عین حال بر خلاف گروه‌هایی که فارغ از دغدغه‌های شرعی و ملاحظات دینی بر حضور زنان در کنار مردان تأکید داشتند، به جد پاسداشت حرمت زن مسلمان را در فرآیند حضور در عرصه عمومی خواستار بود. در نگاه امام، حضور کامل و انسانی زن در اجتماع در سایه حفظ گوهر وجودی او در چارچوب عفاف حاصل می‌آمد و هرگونه اقدام اجتماعی فارغ از رعایت این مهم، صرفاً اعتلای ظاهری زن را در پی می‌داشت. این چنین بود که حضرت امام (ره) نه ضرورت حضور اجتماعی و سازنده



می‌شوند جهان‌بینی و ادراکات، ارزش‌ها و معیارهای مردانه را اتخاذ کنند و در نتیجه بیشتر با نگرش‌ها و برخورد‌های جنس خود بیگانه می‌گردند و به تدریج آنچه از زندگی‌شان باقی می‌ماند، عمدتاً تن جسمانی و توانایی زایش است و از زمانی که ادراک جهان هستی را مانند مردان آغاز می‌کنند، مبارزه برای حقوق برابر آغاز می‌شود. هرچه خود را بیشتر با مردان مقایسه می‌کنند، بیشتر مسأله حقوق برایشان فوریت می‌یابد و هرچه توانایی‌های برابریشان را بیشتر تجربه می‌کنند، «برابری» بیشتر معنای «شبهت و همسانی» می‌یابد. پیامد مهم این مسأله آن است که رابطه همکاری گذشته زنان و مردان در تولید اجتماعی، به رابطه‌ای رقابت‌آمیز تغییر شکل پیدا می‌کند. در نتیجه این تحول، زن و مرد دیگر جفتی نیستند که با یکدیگر برای نیکبختی خانواده همکاری می‌کنند، بلکه به افرادی مجزا و رقیب تبدیل می‌شوند. حضرت امام با دوراندیشی خاص خود، ضرورت حفظ نهاد خانواده را که طی آن رقابت زن و مرد به همکاری و همدلی مبدل می‌گردد، به خوبی احساس کرده بودند. از این رو تأکید ایشان بر اهمیت نقش زن در خانواده، حاکی از آن بود که مساوات مطلق زن و مرد از حیث نقش‌های اجتماعی را به عنوان اصلی در جهت پاسداشت کرامت زن نمی‌پذیرند، بلکه هرگونه مشارکت اجتماعی زن را در طول نقش مادری و همسری او می‌بینند. این تأکید از جهت نقش تأثیرگذار فضای خانواده و به‌ویژه ایفای نقش مادری بر تکوین و تحریم شخصیت زن قابل توجیه است؛ چه آنکه همواره مؤثر احساس کردن خویشتن از جمله عوامل تثبیت گوهر انسانیت در وجود اشخاص به شمار می‌رود و خانواده به عنوان بهترین مکان تبلور کارآمدی زن، زمینه عزت و غنای نفس انسانی زن را به گونه‌ای فراهم می‌آورد که شاید در هیچ جای دیگر و در اثر ایفای سایر نقش‌ها چنین دستاوردی

زنان را فدای یکسویه‌نگری و تنگ‌نظری به دین و جایگاه زن نمود و نه به عذر مبارزه و حضور بانوان در صحنه‌های مختلف، چارچوب‌های شرعی را در روابط اجتماعی بانوان نادیده گرفت: «امروز باید خانم‌ها وظایف اجتماعی خودشان را و وظایف دینی خودشان را عمل بکنند و عفت عمومی را حفظ بکنند و روی آن عفت عمومی، کارهای اجتماعی و سیاسی را انجام دهند» (خمینی، ۱۳۸۰: ج ۱۳، ص ۶۹).

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که حضور انسانی آحاد ملت ایران آن را رقم زد، حضرت امام ضمن ابراز خشنودی از چنین روندی، بر تداوم آن بر پایه الگوهای انسان مدارانه اسلام تأکید کردند.

ایشان با عنایت به این که چه بسا تأکید بر عفاف و پوشیدگی زن، چونان حربه‌ای در دست مخالفان به عنوان نفی تساوی زن با مرد به کار گرفته شود، به دفع شبهه مقدر مبادرت نموده و تأکید می‌کنند: «زن مساوی مرد است، زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیت‌های خود را انتخاب کند... زنان در جامعه اسلامی آزادند و از رفتن آنان به دانشگاه و ادارات و مجلسین به هیچ وجه جلوگیری نمی‌شود، از چیزی که جلوگیری می‌شود، فساد اخلاقی است که زن و مرد نسبت به آن مساوی هستند و برای هر دو حرام است» (خمینی، ۱۳۷۷: ص ۸۳).

گفتار حضرت امام ناظر به آن دسته از مباحث است که با بزرگنمایی مواردی از قبیل لزوم پوشش برای زنان، نابرابری میزان ارث زن با مرد، عدم تساوی میزان دینه زن با مرد و... مدعی فقدان عدالت جنسیتی در نگرش اسلام به جنس زن می‌باشد. حال آن که در طبیعت، مرد و زن متفاوت هستند و این ادراکی است که کاملاً با برابری تمایز دارد. با عدم تفکیک میان این دو نوع برابری، هرچه زنان بیشتر به همان فعالیت‌هایی بپردازند که مردان، بیشتر مجبور

در راستای کرامت بخشی به زن حاصل نیاید.

تکیه حضرت امام بر حفظ خانواده و تبلور کامل شخصیت زن در فضای چنین نهادی، ترجمان نگرش اسلام به شخصیت زن است. اسلام با نگرش متعالی به انسان و با هدف قرار دادن قرب به خدا، تمام ارزش گذاری‌ها را بر این اساس قرار داده و مشاغل و مناصب را در تمامی انواع و سطوح آن چیزی جز امانت نمی‌داند که استفاده از آن در جهت مثبت یا منفی انسان را به هدفش که قرب الهی است، نزدیک یا از آن دور می‌کند.

۴) مطالعات اجتماعی و شخصیت زنان

کارآمدی خانواده در نمود و ظهور شخصیت مورد انتظار زنان، از رهگذر مطالعات اجتماعی نیز اثبات گردیده است.

«لی پلی» با استفاده از تئوری «کولوژی انسانی» و تئوری «منبع و مبادله» و با این فرض اساسی که خانواده یک منبع انرژی اطلاعاتی مهم و معنوی است و این دینامیک‌ها برای درک کلی تجربه انسانی مهم است، به شش گروه از منابع اشاره می‌کند که همه آنها برای تأمین عملکرد مناسب خانواده مورد نیاز است (فرجاد، ۱۳۷۷: ص ۳۱۶). منبع، وسیله و یا سمبلی است که با رفتار بین فردی انتقال می‌یابد و امکان برآورده شدن نیازهای مثبت و منفی را فراهم می‌نماید. این منابع خانوادگی که در نحوه اجتماعی کردن کودکان در خانواده تأثیرگذار است عبارتند از: عشق، وضع اجتماعی، اطلاعات، پول، لوازم و خدمات. لی پلی شرح می‌دهد که فرد در مبادله میان منابع به یک تعادل می‌رسد، یعنی زمانی که در مورد منبعی با کمبود مواجه می‌شود، استفاده از منبع دیگر را به چند برابر می‌رساند.

انگیزه تبادل هر شخص تابعی از تجربیات گذشته و حال او می‌باشد. برای این که یک شخص انگیزه بالا برای

دادن منابع یاد شده داشته باشد، باید این منابع را از حداقل نیازهایش تأمین نماید. تنها در این صورت است که شخص ممکن است ظرفیت ارائه منابع به دیگران را داشته باشد. در واقع، خانواده مرجعی است که در آن ظرفیت‌های افراد به سطح قابل قبولی رسانده می‌شود؛ چه آنکه در این فضا امکان مبادله روابط عاطفی در چارچوبی نزدیک و بادوام فراهم می‌آید. در خانواده، گسترده‌ترین میزان منابع با توجه به وجود فضای خصوصی و برخوردارهای مکرر، در مدت زمان طولانی مبادله می‌گردد. میان روابط عاطفی خانواده و رشد شخصیت نیز رابطه معناداری وجود دارد. از آنجا که یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانواده تقویت صمیمیت و عواطف در بین اعضا است، به نظر می‌رسد که این بعد نیز در امر جامعه‌پذیری دارای تأثیر بسزایی باشد.

با آنکه متون دینی اسلام، چه آیات قرآنی و چه روایات، به جایگاه مهم مادری و همسری به عنوان محملی جهت تبلور شخصیت زن اهتمام ویژه داشته‌اند، اما فرهنگ کنونی ما چنان که بایسته است به احساسات و عواطف به عنوان نیازی اساسی نمی‌نگرد. از یک سو، در فرهنگ سنتی ما آن قدر که از حضور احساسات زنانه در جایگاه‌هایی چون مشورت انتقاد شده، در تجلیل از کاربرد مثبت این روحیه‌انگونه که حضرت امام به آن عنایت داشتند (امام خمینی، ۱۳۸۰: ج ۱۴، ص ۲۳۰)، سخن به میان نیامده است و این خود موجب شده که احساساتی بودن زن همیشه به عنوان ویژگی منفی مورد تمسخر قرار گیرد. از سوی دیگر تأثیرات فرهنگ غرب در فرهنگ خودی از اهمیت خانه‌داری کاسته است؛ به گونه‌ای که امروزه کمتر زنی به خانه‌داری خود افتخار می‌کند، بلکه می‌کوشد تا به منظور جلب رضایت خاطر خود و نیل به آرامش روانی و شخصیتی به فعالیت اقتصادی و اشتغال

در خارج از خانه چشم بدوزد.

۵) جمع‌بندی

در مدرنیته، جهان از هدفمندی، غایت‌گرایی و معقولیت تهی می‌گردد و در نتیجه انسان مدرن به موجودی ابزارساز و لذت‌جو تقلیل مقام پیدا می‌کند. عقلانیت در فضای مدرنیسم به خرد ابزاری و جستجو در راه‌های دستیابی به ثروت و قدرت فرو می‌کاهد و حکمت و حقیقت از واژگان انسانی حذف می‌شود و یا به معانی دیگر تغییر می‌یابد و بالاخره معرفت که روزی گوهر گمشده آدمی یا یار دیرین او در کسب سعادت ابدی و تکامل حقیقی بود، به مجموعه‌ای از گزاره‌های ذهنی که در بهترین حالت تنها گوشه‌ای از واقعیت بیرونی را حکایت می‌کند، تبدیل می‌گردد.

طبیعی است که در چنین جهانی، آدمی خود را تنها و بی‌پناه، فرومانده و بی‌آرمان می‌بیند و همه تلاش‌های او صرف دستیابی به امکاناتی می‌شود که روزگار کنونی او که مقام و منزلتش در آن گم شده است را به فردایی مطمئن برای آسایش و آرامش تبدیل کند. در این فرهنگ، سخن گفتن از مقولاتی چون تکامل، معنویت و کرامت بی‌معنا می‌شود و راه نجات و رهایی آدمی، تنها اتکا و اعتماد به خود و مقابله با هر عاملی است که منافع و آسایش این «خود» را بر هم می‌زند. اینجاست که انسانیت نه بر پایه جایگاه و منزلت الهی، بلکه به روحیه ستیز و رقابت پیوسته برای دستیابی به خودیت تعریف می‌شود که در آن کرامت و شخصیت، عناصری بی‌معنا خواهند بود. روند توسعه جهان سوم با الهام‌پذیری از چنین اندیشه‌ای، پیروی از تجربه غرب را تنها راه پیشرفت و ارتقاء بشری معرفی می‌کند. با تأکید بر چنین واقعیت‌گرایی، باید به درستی پذیرفت که انقلاب اسلامی ایران نیز یک واقعیت‌گریز ناپذیر بود که بر خلاف همه خوش‌بینی‌های علمی که ورود آرام این کشور به آب‌های ساکن مدرنیته و سکولاریسم را به انتظار

نشسته بود، حرکتی جدی را در راستای احیای توانمندی‌های انسانی در جهت تکیه بر عنصر ارزشمند کرامت ذاتی افراد ایجاد نمود.

در این حرکت نو که امام راحل از منادیان اصلی آن بود، نه اصل مدرنیته و پیشرفت، بلکه شیوه منحصر به فرد غربی آن نفی می‌شد و بر بهره‌گیری از توانمندی‌های ملی، تاریخی و فرهنگی تأکید می‌گردید که این همه، عوامل «شدن» انسان را تشکیل می‌دهد و شخصیت مستقل و سازنده وی را رقم می‌زند. در این رابطه شاید استعدادهای زنان بیش از مردان مورد بی‌مهری قرار گرفته و در نتیجه، احیای توانمندی و حس اعتماد به نفس در این قشر مهم از جامعه ایرانی از اهمیت دوچندانی برخوردار بود که وجهه همت و اراده حضرت واقع شد. بدین گونه تلاش آن بزرگوار بر ارائه الگویی اصیل و غیر تقلیدی جهت احیای کرامت انسانی زن قرار گرفت که ریشه در فرهنگ اسلام ناب داشت و به همین سبب از چنان خصلت پیشرو و مترقی برخوردار بود که نه تنها با الگوهای مطرح در جهان مدرن قابلیت رقابت داشت، بلکه برتری کامل آن هویدا و عیان بود. آنجا که می‌فرماید: «تشیع نه تنها زنان را از صحنه زندگی اجتماعی طرد نمی‌کند، بلکه آنان را در جامعه در جایگاه رفیع انسانی خود قرار می‌دهد...» (خمینی، ۱۳۷۷: ص ۵۶)، به خوبی رد شیء انگاری زن و تأکید بر حیثیت انسانی زن را به تصویر می‌کشد.

عدم تکوین احساس «بودن» در زنان، چنان مانعی جدی فراروی جامعه ایرانی قرار داشته که این همه از عدم پاسداشت حرمت و کرامت این قشر به عنوان بخشی سازنده در اجتماع ناشی می‌شده است. اگرچه در برخی از مقاطع تاریخی زنان فرصتی برای بازیابی کرامت و منزلت خویش یافتند، اما این فرصت‌ها نیز به دلیل عدم رسوخ این باور در ژرفای وجودی آنان استمرار و پایداری لازم را نداشت. در دهه‌های چهل و پنجاه

شمسی که با گسترش میزان حضور زنان در عرصه‌های آموزشی، میزان آگاهی طبقه متوسط به شکل چشمگیری افزایش یافت، بر شدت میل و نیاز به «بودن» در زنان ایرانی افزوده شد و چون اقدامات پهلوی به دلیل عدم باور قلبی به توانمندی زنان در عرصه‌های مختلف از حد نمادین فراتر نرفت، یأس و سرخوردگی این تمدن را فرا گرفت. از این رو زمانی که حرکت اسلامی آغاز شد و شخصیت بخشی و احیای هویت آحاد جامعه در جهت ارتقای ایران و ایرانی مورد توجه قرار گرفت، زنان حیثیت و کرامت خود را در پرتو این حرکت، تحقق یافته دیدند.

فهرست منابع

- بستان، حسین: «مشارکت سیاسی - اجتماعی بانوان از دیدگاه امام خمینی»، در مجموعه مقالات تبیین اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی امام خمینی، قم، نشر معارف، ۱۳۸۱
- ستوده، امیررضا: «پا به پای آفتاب»، تهران، نشر پنجره، ۱۳۸۰
- فالاجی، اوریانا: «مصاحبه با تاریخ سازان»، ترجمه پیروز ملکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
- فرجاد، محمدحسین: «بررسی مسایل اجتماعی ایران»، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۷
- مرتضوی، سید ضیاء: «امام خمینی و الگوهای شناختی در مسایل زنان»، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸
- مطهری، مرتضی: «نظام حقوق زن در اسلام»، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۳
- خمینی، سید روح‌الله: «جایگاه زن در اندیشه امام خمینی»، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷
- میرسپاسی، علی: «تأملی در مدرنیته ایرانی»، ترجمه جلال توکلین، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴
- هالییدی، فرد: «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران»، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸
- Afsaneh Najmabady, "Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran" In Kandiyoti (ed.): Women, Islam and State, 1991.

برگرفته از:

فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، شماره ۳۵